

برنامه‌های توسعه، رویدادهای سیاسی بین‌الملل و جهت‌گیری مباحث جمعیت‌شناسی در قرن بیستم

* محمد میرزانی

☆ عباس عسکری ندوشن

در نیم قرن اخیر، یافته‌های مطالعات جمعیتی به‌طور فزاینده‌ای مورد استفاده برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران بوده است. درحالی‌که دانش جمعیت‌شناسی نقش تأثیرگذاری در فرمول‌بندی و هدایت سیاست‌های ملی و بین‌المللی ایفا نموده است، این سؤال پیش می‌آید که تحولات کلان سیاسی و تلاش‌های توسعه در سطح بین‌الملل چه تأثیری بر هویت تخصصی دانش جمعیت‌شناسی نهاده است؟ این مقاله با بینشی کل‌نگر، تأثیر تغییر شرایط اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در جهان بر میراث فکری و پژوهشی دانش جمعیت‌شناسی را مورد بحث قرار می‌دهد. پس از اشاره‌ای گذرا به ریشه‌های شکل‌گیری دانش جمعیت‌شناسی در چند قرن اخیر، پیامد تحولات سیاسی قرن بیستم و رویدادهای مهمی نظیر جنگ‌های جهانی، گسترش کمونیسم، جنگ سرد و جنبش‌های اجتماعی مدافع حقوق زنان و کنترل جمعیت، بر جهت‌گیری مباحث جمعیتی مورد بررسی قرار می‌گیرد. این مقاله بر لزوم توجه جدی‌تر جمعیت‌شناسان به تأثیر محیط و رویدادهای سیاسی بین‌المللی بر جهت‌گیری، تفسیر و استفاده از نتایج تحقیقات‌شان و حفظ روح علمی و بنیان‌های دانش جمعیت‌شناسی تأکید دارد.

واژگان کلیدی: دانش جمعیت‌شناسی، رویدادها و تحولات سیاسی بین‌الملل، برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی، سیاست‌های توسعه، سیاست‌های جمعیتی، پژوهش‌های کاربردی، پژوهش‌های بنیادی

* دانشیار گروه جمعیت‌شناسی دانشگاه تهران. mmirzaie@ut.ac.ir
☆ دانشجوی دوره دکترای جمعیت‌شناسی در دانشگاه تهران. aaskarin@yahoo.com

نامه انجمن جمعیت‌شناسی ایران، سال یکم، شماره ۱، ۱۳۸۵، ص. ۸۱-۱۰۳.

مقدمه

دانشمندان و صاحب‌نظران اجتماعی، از نظر روش برخورد با مسائل و موضوعات مورد مطالعه خود، برای نفس دانش یا بهره‌برداری از آن در جهت اهداف مختلف کاربردی، همواره دست‌به‌گریبان هویتی دوگانه بوده‌اند. در این میان جمعیت‌شناسان وضعیتی خاص داشته‌اند. سیاست و قدرت همواره بُعدی مهم و تعیین‌کننده در نگرش به مسائل جمعیتی بوده است و در زمان معاصر، جمعیت‌شناسان به‌طور ویژه‌ای با تقاضای سیاست‌گذاران و برنامه‌ریزان برای فرآورده‌ها و تولیدات فکری خود مواجه بوده‌اند. نقشی که دانش جمعیت‌شناسی می‌تواند در بهبود و حل مسائل مرتبط با سیاست‌های توسعه ایفا نماید، مکانیزم‌ها، قلمرو بالقوه و سطح متناسبی که جمعیت‌شناسان از آن طریق می‌توانند و باید بر سیاست‌گذاری‌ها تأثیر بگذارند، تاکنون از مسائل بحث‌انگیز در محافل علمی جمعیت‌شناسی بوده است.

هاوزر و دانکن^۱ دو چهره برجسته و پیشکسوت جمعیت‌شناسی در کتاب مرجع و ارزشمند خود مینویسند:

«... بایستی تقسیم‌کار روشنی میان تحقیق با هدف انجام یک فعالیت علمی و رفتار «مهندسی اجتماعی»^۲ که درصدد شکل‌دهی و اجرای سیاست است، صورت گیرد... اکثریت جمعیت‌شناسان... می‌دانند که مسئولیت‌شان جست‌وجوی دانش است تا دل‌مشغولی به سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و حل مسئله. به‌خوبی روشن است که سیاست‌گذاری، برنامه‌ریزی و حل مسئله وظیفه مهندس اجتماعی است و نه دانشمند اجتماعی» (هاوزر و دانکن ۱۹۵۹: ۱۹).

به‌رغم تمایزی که هاوزر و دانکن میان انجام فعالیت علمی و مهندسی اجتماعی قائل می‌شوند، جمعیت‌شناسی برای دستیابی به منابع لازم برای تأمین اعتبار فعالیت‌هایش، بازار فروش برای تولیدات فکری‌اش و حتی داده‌های مورد استفاده برای تحلیل‌هایش، ارتباط نزدیک خود را با سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌ریزی‌های حکومتی حفظ کرده است (گرینها^۳ ۱۹۹۶).

پیوند نزدیک جمعیت‌شناسی با قدرت، آثار و تبعات مختلفی برای پیکره دانش جمعیت‌شناسی به همراه داشته و ضمن آنکه این دانش را در خدمت و حمایت از نهادهای مستقر موجود جامعه و اهداف سیاسی آنها قرار داده (گرینها^۴ ۱۹۹۷)، نقش قاطعی را در تعیین خصوصیات تکنیکی و آماری آن، پای‌بندی به ویژگی‌های علمی، کمیت‌پذیری و عینیت ایفا نموده است (سرتز^۴ و

1. Philip Hauser and Otis Dudley Duncan

2. Social engineering

3. Greenhalgh

4. Szerter

همکاران ۲۰۰۴)^۱. برخی از منتقدان نظری رشته (گرینهاال ۱۹۹۶ و ۱۹۹۷؛ سرترو و دیگران ۲۰۰۴) اخیراً بر ضرورت توجه و حساسیت به اهمیت روابط قدرت و سیاست به‌عنوان یک مسئله مهم و اساسی در فرآیندها و پژوهش‌های جمعیتی تأکید کرده‌اند. این صاحب‌نظران در عین حال مسائل درگیر در چنین شیوه برخوردی با موضوع را به‌خاطر ساختار خاص پژوهش‌های جمعیتی یادآور شده‌اند.

نگرش فایده‌گرایانه و ابزاری برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران به دانش جمعیت‌شناسی با هدف بهره‌گیری از یافته‌های این علم در جهت به‌سامان نمودن امور سبب شد تا پژوهش‌های جمعیتی در نیمه دوم قرن بیستم تأثیری تمام‌عیار و بلامناع بر اقدامات و سیاست‌گذاری‌های ملی و بین‌المللی بر جای نهند. با این حال، این رابطه به‌هیچ‌وجه یک‌طرفه نبود. جمعیت‌شناسی به‌عنوان یک رشته علمی در پیوند نزدیک با سیاست، به‌شدت متأثر از رویدادها و فراز و نشیب‌های سیاسی، به‌ویژه تحولات سیاسی دارای گستره بین‌المللی بود. این مقاله با اتخاذ یک دید کلی، به بررسی تأثیر جهت‌گیری‌های کلان سیاسی بر میراث فکری و پژوهشی دانش جمعیت‌شناسی می‌پردازد. به‌عنوان مدخل بحث، در ابتدا خاستگاه دانش جمعیت‌شناسی به مثابه دانشی با عمری نسبتاً کوتاه بررسی می‌شود. سپس پیوند دانش جمعیت‌شناسی با مفهوم دولت - ملت مورد توجه قرار می‌گیرد. آنگاه با اشاره به تحولات سیاسی قرن بیستم، تأثیر جنگ سرد میان دو بلوک شرق و غرب، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، جنبش‌های مدافع حقوق زنان و کنترل جمعیت، بر مباحث جمعیتی بررسی و بالأخره به نتیجه‌گیری می‌پردازد.

خاستگاه علم جمعیت

تاریخچه مباحث جمعیتی از سابقه‌ای طولانی برخوردار است و تلاش برای برآورد و شمارش جمعیت به هزاره‌های پیشین برمی‌گردد، اما جمعیت‌شناسی در مفهوم امروزی آن در نیمه دوم قرن هفدهم در بریتانیا متولد شد. هنگامی که فرهنگستان سلطنتی بریتانیا^۲ برای ارتقای علوم طبیعی در سال ۱۶۶۰ بنیان‌گذاری شد، دو پدر علم جمعیت‌شناسی یعنی، جان

۱. Szreter، سرترو و همکارانش نشان می‌دهند که چگونه میراث تثبیت‌شده مدل‌های تحلیلی و مقوله‌بندی‌های استاندارد در جمعیت‌شناسی به زبان مشترکی تبدیل شده است که جامعه علمی جمعیت‌شناسان از آن زبان برای تسهیل ارتباطات بین‌المللی خود و ابزاری برای اکتاف دیگر جمعیت‌شناسان، سیاست‌گذاران، و برنامه‌ریزان به علمی بودن مباحث خود استفاده می‌کنند. به کمک این زبان مشترک، درک معیارهایی چون تعمیم‌پذیری، علمی بودن و... به‌راحتی میسر می‌شود.

2. British Royal Society

گران^۱ (۱۶۲۰-۱۶۷۴) و ویلیام پتی^۲ (۱۶۲۳-۱۶۷۸) در آن عضویت داشتند. گران^۱ به عنوان پدر علم جمعیت‌شناسی و به عنوان یک تاجر و مغازه‌دار، اصول محاسبه دخل و خرج مغازه‌های را برای ساختن نخستین جدول عمر - بر مبنای جزئیات مندرج در «صورت وضعیت‌های مرگ و میر» شهر لندن که از سال ۱۶۰۳ ثبت شده بود به کار گرفت (سرای ۱۳۶۹). ویلیام پتی در تتبعات خود به این نتیجه رسید که ریاضیات می‌تواند در موضوعات و مسائل سیاسی و اجتماعی نیز کاربرد داشته باشد. همین امر منجر به تألیف او در زمینه «حساب سیاسی»^۳ شد. شکل‌گیری این دانش نقطه عطفی مهم در مطالعات تجربی علوم سیاسی و اجتماعی و به‌طور کلی علوم انسانی بود (میرزایی ۱۳۸۱: ۱۴).

کاری را که جان گران^۱ آغاز کرد می‌توان به عنوان نقطه عطف و اولین مطالعه علمی جمعیت‌شناسی تلقی نمود^۴. ریگر^۵ (۱۹۸۸ و ۱۹۹۱) نشان می‌دهد که گران^۱ و پتی از جمله نخستین اشخاصی بودند که اصول علمی را برای مطالعه جامعه به کار گرفتند. هر دو تحت تأثیر تاریخ طبیعی فرانسیس بیکن، روش علمی مشاهده، ارزیابی و تجربه را در مطالعه جامعه به کار گرفتند، روشی که بیکن برای علوم طبیعی و فیزیک توصیه و تجویز نموده بود.

در اواخر قرن هجدهم و در شرایط پس از انقلاب صنعتی اروپا، توماس رابرت مالتوس^۶ (۱۷۶۶-۱۸۳۴) با متذکر شدن خطرات رشد جمعیت، رویکردی مسئله‌مدار نسبت به جمعیت ارائه داد و روابط موجود میان رشد جمعیت و منابع را تثویز نمود. وی جمعیت را دارای رشد هندسی و منابع را دارای رشد حسابی قلمداد و از فشار جمعیت بر منابع ابراز نگرانی کرد. مالتوس یک اقتصاددان کلاسیک بود و همفکران او از جمله ریکاردو با استناد به قانون بازده نزولی، نظریات او را در مورد رابطه جمعیت و منابع توجیه می‌کردند (میرزایی ۱۳۸۴: ۴۳). مالتوس ضمن مخالفت با قانون فقرا در انگلستان، راهکارهایی برای بهبود وضع موجود و مقابله با مشکل رشد فزاینده جمعیت ارائه کرد. ارائه راهکار و تجویز راه‌حل عملی، می‌تواند نماد خوبی از این واقعیت باشد که از همان آغاز توسعه دانش جمعیت‌شناسی به معنای جدیدش تا

1. John Graunt

2. William Petty

3. Political Arithmetic

۴. حاصل مطالعه گران^۱ نخستین‌بار در جزوه‌ای تحت عنوان «مشاهدات سیاسی و طبیعی بر مبنای صورت وضعیت‌های مرگ و میر» در سال ۱۶۶۲ منتشر شد و انتشار این جزوه تا پایان عمر او ادامه یافت. آدموند هالی، ستاره‌شناس معروف، که از معاصرین و دوستان گران^۱ بود، کار او را تعقیب کرد و به محاسبه شاخص امید به زندگی پرداخت.

5. Philip Kreager

6. Thomas Robert Malthus

حد زیادی با سیاست‌های عمومی و رفاهی جمعیت و مباحث توسعه اقتصادی و اجتماعی دو قرن اخیر درآمیخته بوده است.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، دو جنبش اجتماعی، یعنی تنظیم خانواده^۱ و بهبود نسل^۲ (اصلاح نژاد) که هر یک دارای تاریخ مستقل مربوط به خود بودند، تأثیر قابل ملاحظه‌ای بر مباحث جمعیت‌شناسی بر جا نهادند. جنبش بهبود نسل مبتنی بر تئوری بقای اصلح داروین بود که بعدها با دکترین نژادپرستی اروپا در دهه ۱۹۳۰ درآمیخت. در اواخر قرن نوزدهم و به‌ویژه اوایل قرن بیستم، بحث‌های مربوط به بهبود نسل نگرانی عمیقی را در کشورهای غربی ایجاد کرده بود. در حقیقت، باروری پایین‌تر زنان طبقات اجتماعی بالا در مقایسه با طبقات اجتماعی پایین یکی از علل این نگرانی بود. پیشگامان کلاسیک جنبش بهبود نسل تفاوت‌های باروری در طبقات اجتماعی را به مثابه تهدیدی جدی در تنزل نژادی قدرت ملی تلقی می‌کردند. گالتون^۳ (۱۸۷۳) و پیرسون^۴ (۱۹۰۹)، به‌عنوان دو شخصیت پیشگام جنبش بهبود نسل، در مطالعات خود نشان دادند که زنان طبقات اجتماعی بالا باروری بسیار کمتری از زنان طبقه پایین و کارگر دارند. آنها با هم‌ارز قرار دادن تفاوت‌های طبقاتی با تفاوت‌های ژنتیکی، ادامه روندهای موجود باروری را دارای پیامد منفی برای بقای اصلح دانستند و در نتیجه تنزل ژنتیکی جوامع غربی را پیش‌بینی کردند (ریگر ۱۹۹۷: ۱۵۹). در سال ۱۹۰۷ تئودور روزولت، رئیس‌جمهور وقت ایالات متحده، که خود از طرفداران سرسخت جنبش بهبود نسل بود، استراتژی زنان طبقات اجتماعی بالا در آمریکا را بدین سبب که با ازدواج اجتناب می‌کردند یا خانواده‌هایی کوچک داشتند، تحت عنوان «خودکشی نژادی» این‌گونه تقبیح می‌کند که: «بزرگ‌ترین مشکل تمدن امروزی نابودی و مرگ خانواده‌های مرفه است. پیامد این امر به جای آنکه بقای اصلح باشد، نابودی اصلح است» (هاگسن و واتکینز^۵ ۱۹۹۷). با این حال، ظهور و رشد نظام‌های فاشیست و نازیسم در اروپا ادامه حیات جنبش بهبود نسل را با دشواری روبه‌رو ساخت. با تفوق نازیسم در آلمان و پیامدهای شوم آن، جنبش بهبود نسل متهم به نژادپرستی شد و در محاق افتاد. تحت تأثیر این تجربه، جمعیت‌شناسی برای چندین دهه، غیر از توجه به برخی از پارامترهای ریاضیاتی لو تکا^۶ و عوامل فیزیولوژیکی تعیین‌کننده باروری، ارتباط خود را با هر نوع مباحث مربوط به بیولوژی قطع کرد.

جنبش اجتماعی دیگری که بر دانش جمعیت‌شناسی تأثیری پایدار بر جای نهاد، جنبش

1. Family Planning Movement
3. Galton
5. Hodgson & Watkins

2. Eugenics
4. Pearson
6. Lotka

تنظیم خانواده بود. نگرانی عمیق در مورد رشد سریع جمعیت جهان که از دهه ۱۹۲۰ به تدریج آغاز شد و در نیمه دوم قرن بیستم به اوج خود رسید، مباحث جمعیتی را شدیداً به سمت مطالعات سیاست‌های جمعیتی سوق داد. در این اوضاع و احوال، اجرای برنامه‌های تنظیم خانواده به عنوان مناسب‌ترین راهبرد ممکن برای سیاست‌گذاری در جهت کاهش رشد جمعیت تشخیص داده شد. اجرای سیاست‌های بین‌المللی تنظیم خانواده، در ارتباطی نزدیک با رشته جمعیت‌شناسی عملی و میسر شد. جمعیت‌شناسان ضمن توجیهی که از نظر علمی برای اجرای برنامه‌های تنظیم خانواده فراهم آوردند (گرین‌هال ۱۹۹۶؛ هاگسن ۱۹۸۸؛ دمنی^۱ ۱۹۸۸)، بخش قابل ملاحظه‌ای از پژوهش‌های خود را به ارزیابی میزان موفقیت این برنامه‌ها اختصاص دادند. ورود جمعیت‌شناسان به مباحث سیاست‌های جمعیتی، از یک سو سبب شد تا به پشتوانه حمایت مالی بنیادهای فراملیتی، نظیر بنیاد فورد، راکفلر و نهادهایی که در سطح بین‌المللی فعالیت داشتند، نظیر آژانس توسعه ایالات متحده و صندوق جمعیت سازمان ملل متحد، بودجه‌هنگفتی به فعالیت‌های علمی و پژوهشی جمعیت‌شناسی اختصاص یابد، ولی از سوی دیگر، استقلال و بی‌طرفی آن از نظر سیاسی بیش از پیش تضعیف شد. پُل دمنی معتقد است که اهمیت یافتن برنامه‌های تنظیم خانواده در مباحث پژوهشی سبب توسعه یک «شیوه صنعتی پژوهش»^۲ شد که اهمیت زیادی برای آن دستاوردهای پژوهشی قائل بود که می‌توانستند کمی شوند، با معیارهای معینی اندازه‌گیری شوند و برای استفاده در کشورهای مختلف بسته‌بندی شوند (دمنی ۱۹۸۸).

پس از کار پیش‌قدمانه گرانت در نیمه دوم قرن هفدهم میلادی، مطالعات تجربی در زمینه موضوعات و مسائل مرتبط با جمعیت دستخوش تحولات مستمر شد. این تغییر و تحولات، که در ادامه مقاله بیشتر بدان می‌پردازیم، در قرن بیستم و به ویژه نیمه دوم آن بسیار اساسی بود. هاگسون (۱۹۸۸) در تبیین تغییرات فکری و تحولات دانش جمعیت‌شناسی در قرن بیستم، معتقد است که به‌طور کلی تغییر پارادایم در علوم اجتماعی می‌تواند به دو دسته عوامل درونی و بیرونی منتسب شود. نیروهای درونی پشت‌سر تغییر، در پاسخ مستقیم به ظهور بحران در دانش موجود یا همان سنت علمی مستقری که کوهن^۳ آن را علم هنجاری^۴ می‌خواند (کوهن ۱۳۶۹) وارد عمل می‌شوند. به بیان دقیق‌تر، عوامل درونی تغییر عمدتاً به ناتوانی و ناکارآمدی تئوری‌های پذیرفته شده و پارادایم‌های مسلط در تبیین واقعیات اجتماعی در حال تغییر مربوط می‌شوند. این دسته از عوامل ریشه در خود دانش دارند و عمدتاً مستقل از عوامل خارجی

1. Demeny
3. Thomas S. Kuhn

2. Industrial Mode of Research
4. Normal Science

هستند. عوامل بیرونی، شرایط اقتصادی-اجتماعی و سیاسی هستند که می‌توانند تمامی ابعاد دانش را از انتخاب تئوری، مفهوم‌سازی، اندازه‌گیری و آزمون تجربی تحت تأثیر قرار دهند. فیلیپ مورگان و اسکات لینچ^۱ (۲۰۰۱) در ارزیابی موفقیت گذشته و وضعیت آینده جمعیت‌شناسی بر نقش هر دو دسته عوامل بیرونی و درونی در توسعه و موفقیت دانش جمعیت‌شناسی در طول قرن بیستم تأکید می‌کنند. عوامل درونی سهمیم در این موفقیت، به هسته موضوعی جمعیت‌شناسی، داده‌ها و روش مورد استفاده و سهولت کمی نمودن و اندازه‌گیری متغیرهای اصلی آن، مربوط می‌شود. عوامل بیرونی این موفقیت، به علاقه دولت‌ها و نیز بخش خصوصی به نتایج و یافته‌های تحقیقات جمعیتی و ارتباط یافته‌های پژوهشی جمعیت‌شناسی با مسائل اجتماعی و راه‌حل‌های اجتماعی آن مربوط می‌شود. گرچه تمایز قائل شدن میان عوامل درونی و بیرونی مفید به نظر می‌رسد، اما به باور ما عوامل درونی خود در درون محتوای اجتماعی وسیعتری از عوامل بیرونی ایفای نقش می‌کنند.

انقلاب صنعتی، بازشناسی دولت-ملت و جمعیت‌شناسی

طبقات حاکم هیچ‌گاه نسبت به جمعیتی که بر آن حکومت می‌کردند، بی‌تفاوت نبوده‌اند. جمعیت زیاد در بخش عمده‌ای از تاریخ گذشته بشر، عموماً به‌عنوان منشأ و عامل تعیین‌کننده اقتدار ملی و توان نظامی و اقتصادی برای دولت‌ها مطرح بود. به همین لحاظ، توجه به جمعیت بیشتر از زاویه اهدافی نظیر تقویت قدرت نظامی دولت و مشارکت در ثبات سیاسی و کسب درآمدهای مالیاتی بود و غالباً جمعیت زیاد بر جمعیت کم ترجیح داده می‌شد. این برداشت از جمعیت تا اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم همچنان رایج بود. بینش مرکانتیلیستی متداول در اروپا در قرن هفدهم و هجدهم، فرض می‌کرد که قدرت، و ثروت یک دولت در رابطه با بزرگی جمعیت آن تعیین می‌شود و با افزایش جمعیت، قدرت و ثروت نیز افزایش می‌یابد. تحت تأثیر این نوع برداشت بود که دولت‌های اروپایی با رقابت بر سر توسعه فتوحات و مستعمره‌سازی سرزمین‌های دور، سیاست تحدید مهاجرت‌ها از خارج به داخل و دیدگاه تشویق موالید^۲ را در داخل دنبال می‌کردند (مکنیکل^۳ ۱۹۹۹: ۴۱۶).

با این حال، بعد از وقوع انقلاب صنعتی در اروپا به تدریج اعتقاد به رابطه مستقیم میان حجم جمعیت و قدرت نظامی اهمیت ثانوی یافت و تفوق اقتصادی و تکنولوژیکی اهمیت بیشتری پیدا کرد. به طوری که موضع‌گیری در رابطه با جمعیت از آنچه که پیامدهای سیاسی جمعیت

1. Philip Morgan & Scott Lynch

2. Pronatalist

3. McNicoll

خواننده می‌شد به یک جهت‌گیری «عمدتاً اقتصادی ولی با ترکیبی از ملاحظات اجتماعی و بشردوستانه» (هاتچستون^۱ ۱۹۶۷: ۴) تغییر یافت. با اهمیت یافتن مباحث توسعه اقتصادی و تکنولوژیکی، بسیاری (و از جمله مالتوس) رشد سریع جمعیت را عاملی دانستند که به نابسامانی و عقب‌ماندگی منجر می‌شود. در مقابل، تجارت، توسعه صنعتی، پیشرفت تکنولوژیکی و مهارت‌های سازمانی و آموزشی برای ارتقا و استفاده از آن، به عنوان راهی برای کسب قدرت اقتصادی و به تبع آن کسب قدرت نظامی اهمیت روزافزون یافت.

ظهور انقلاب صنعتی به همراه نیازهای جدیدی که به همراه آورد و در کنار آن توسعه دولت مدرن، جایگاه تازه‌ای برای دانش جمعیت‌شناسی فراهم نمود. با تضعیف تدریجی ایده ژئوپولیتیک گذشته که در آن دولت مشروعیت خود را از سلطنت‌های موروثی، فتوحات و فاداری گروهی اخذ می‌کرد، ارائه روایت جدیدی از مشروعیت سیاسی لازم بود که این امر با ظهور ناسیونالیسم و از طریق بازشناسی هویت دولت با «ملت» تحت حاکمیت آن میسر شد. (فیلیپ ریگر ۱۹۹۷) نقش محوری جمعیت و آمارهای جمعیتی را در ارتباط با ظهور ناسیونالیسم و دولت-ملت در قرن نوزدهم به خوبی مورد بحث قرار می‌دهد. به‌طور خلاصه، وی بحث خود را این‌گونه دنبال می‌کند که ظهور ایده ناسیونالیسم در تفکر نویسندگان اولیه و تأثیرگذار آن، نظیر هردر^۲ و فیخته^۳ و سخنگویان انقلاب‌های آمریکا و فرانسه، از این نقطه آغاز می‌شد که حاکمیت مبتنی بر نظارت و کنترل یک نخبه آریستوکرات نیست، بلکه مبتنی بر جمعیت‌های ملی به‌عنوان یک کل (یا به عبارتی مبتنی بر آحاد مردم) است. فلسفه سیاسی ناسیونالیسم در تفکر این نویسندگان، دربردارنده ایده‌های خاصی در مورد هویت و فرهنگ ملی بومی بود. طبق نظر این نویسندگان، ملت متشکل از مردمی است که از یک هویت فرهنگی، تاریخی، طبیعی و سرزمین مشترک برخوردارند. بازشناسی هویت دولت در ارتباط با یک ملت یا فرهنگ ملی، ضمن آنکه دولت را از مشروعیت نمادین آن فرهنگ منتفع می‌کرد، به‌نوبه خود دولت را به توسعه بیشتر این هویت از طریق تأثیرگذاری بر افکار عمومی به‌وسیله آموزش، سیاست‌های اقتصادی و رسانه‌ها ترغیب می‌کرد.

ریگر احساس نیاز به شکل‌گیری نهادهای آماری عمومی را در پاسخ مستقیم به ظهور دولت-ملت و حاکمیت ملی می‌داند. در یک «دولت مبتنی بر همه آحاد مردم»، برای آنکه «سیاست‌ها بتوانند متناسب با نیازها طراحی شوند و برای آنکه مردم از حقوق و مسئولیت‌های خود آگاهی یابند» (ریگر ۱۹۹۷: ۱۵۶)، شناختن تعداد، شرایط و توزیع آنان ضروری به‌نظر

1. Hutchinson

2. Herder

3. Fichte

می‌رسید. حصول این اهداف مستلزم بسته بودن جمعیت بود. محصور بودن جمعیت در وهله نخست، جدایی آن جمعیت از دیگر ملت‌ها براساس مرزهای جغرافیایی دولت‌ها را ایجاب می‌کرد. در وهله دوم، این محصور بودن سیاسی جمعیت‌ها در درون مرزهای اداری و سیاسی دولت‌ها، یک روزنه مهم معرفت‌شناختی را، به عنوان پیش شرطی برای وضعیت ایده‌آل جمعیتی برای انجام سرشماری عمومی و ثبت وقایع حیاتی گشود و به ظهور ناگهانی مؤسسات آماری عمومی در یک مقیاس وسیع کمک کرد. به این ترتیب، دانش جمعیت‌شناسی هویت تخصصی خود را از دولت-ملت و بر مبنای فرض مسئله‌دار «دولت معادل فرهنگ ملی، معادل مردم، معادل جمعیت»، اخذ نمود (همان: ۱۵۷).

مباحث جمعیتی در بحبوحه جنگ جهانی دوم

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، گفتمان جمعیتی رایج در اروپا، توان جمعیتی را با برتری بین‌المللی معادل هم قرار می‌داد. در این زمان، از یک سو دولت‌های صنعتی کاهش در میزان‌های زاد و ولد خود را تجربه کردند و نگران کاهش جمعیت خود بودند. از طرف دیگر، جمعیت‌های آسیایی و آفریقایی سریعاً و بدون کنترل در حال رشد بودند. در میان نژادهای غیراروپایی و رنگین‌پوست، میزان‌های زاد و ولد به ویژه برای نژاد زرد خیلی بالا بود. بسیاری از صاحب‌نظران و فعالان سیاسی به‌ویژه با توجه به افزایش امکان توسعه‌طلبی چین و ژاپن، معتقد بودند که توان جمعیتی با تمایل به توسعه سرزمین مرتبط است و از این بیم داشتند که رشد سریع جمعیت آسیای شرقی رابطه موجود میان استعمارگران و مستعمرات را معکوس خواهد کرد و ضمن به مخاطره افکندن بازارهای غرب، سلطه‌جویی امپراطوری اروپاییان و به‌طور کلی سیطره جهانی سفیدپوستان را به چالش خواهد طلبید (کامیشیولی^۱: ۲۰۰۱: ۵۹۸-۵۹۷).

واهمه از کاهش جمعیت همچنین با نگرانی در مورد تنزل کیفیت ژنتیکی جمعیت همراه شد. این واقعیت که در آن زمان میزان‌های مولید در میان طبقات بالای جمعیت با سرعت بیشتری نسبت به طبقات پایین کاهش یافته بود، به رشد نگرانی در مورد تنزل کیفیت جمعیت‌ها دامن زد. (گرِبِنیک^۲: ۱۹۸۹) به رقابت مستمر میان دو دیو با یکدیگر اشاره می‌کند که در سه قرن اخیر بر تفکر در مورد جمعیت سایه گسترانده بودند و موجب نگرانی اجتماعی می‌شدند. یکی دیو «بیش جمعیتی»^۳ و دیگری دیو «خودکشی نژادی»^۴. مقبولیت اجتماعی دیو بیش جمعیتی از زمان مالتوس تحت تأثیر نگرانی از رشد سریع جمعیت پدید آمده بود و دیو خودکشی نژادی

1. Camiscioli
3. Overpopulation

2. Grebenik
4. Race Suicide

مقبولیت اجتماعی خود را از نگرانی در مورد تنزل کیفیت نژادی و تضعیف اخلاقی و فکری جمعیت کسب می‌کرد. مقبولیت اجتماعی هر یک از این دو دیو به‌طور متناوب با کاستی و فزونی روبه‌رو بود و هرگاه که یکی از آنها تضعیف می‌شد، صحنه را برای حضور همتای خود خالی می‌کرد.

واهمه از تنزل کیفیت ژنتیکی جوامع در ابتدا از فرانسه آغاز شد که کاهش میزان‌های زاد و ولد آن قبل از سایر کشورهای صنعتی آغاز شده بود و سپس به بریتانیا، آلمان و کشورهای اسکاندیناوی گسترش یافت. همان‌طور که قبلاً اشاره شد، در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در اروپا این واهمه با بحث‌های داغ ناسیونالیستی و نژادپرستانه در مورد باروری توأم شد، به‌طوری‌که باروری پایین هر کشور با همسایهٔ نیرومندتر خود مورد مقایسه قرار می‌گرفت و در عین حال بر تفاوت باروری جمعیت سفیدپوست و غیرسفیدپوست تأکید می‌شد. این بحث‌ها در دههٔ ۱۹۲۰ با ظهور فاشیسم در آلمان به اوج خود رسید. با ظهور فاشیسم در آلمان، منشأ بیولوژیکی نژاد اهمیت یافت و کشورهای اروپایی را به اتخاذ سیاست تشویق موالید^۱ سوق داد. در دههٔ ۱۹۳۰، کورادو جینی^۲ به‌عنوان یکی از جمعیت‌شناسان برجسته تلاش کرد تا با استفاده از شاخص‌هایی، گروه‌های بارور جمعیت ایتالیا را مشخص کند و سیاست تشویق موالید موسولینی را مشروعیت دهد. در سرشماری ۱۹۳۰ آلمان از پاسخگویان خواسته شد تا اصل و نسب اجدادی خود را مشخص و معلوم کنند که آیا آریایی اصیل‌اند یا یکی از اجداد آنها یهودی است (کرتزر و آرل^۳ ۲۰۰۲).

به این ترتیب، رقابت میان ملت‌ها که تا آن زمان هیچ‌گاه بر ظرفیت تجدید نسل زنان متمرکز نشده بود و جزء قلمرو خصوصی به‌شمار می‌رفت، در بستر این تحولات سیاسی، نقش مسلطی در حیات سیاسی ملت‌ها یافت و منشأ وراثتی قدرت ملی در گفتمان جمعیتی قبل از جنگ جهانی دوم اهمیت یافت. با این حال، به تدریج با جدی شدن نازیسم مباحث بهبود نسل با بدبینی عمومی مواجه شد و افکار عمومی نسبت بدان تغییر یافت. پس از جنگ تأکید بر منشأ اقتصادی قدرت جایگزین منشأ وراثتی و ژنتیکی قدرت ملی شد.

مباحث جمعیتی در دورهٔ پس از جنگ و در فضای جنگ سرد

تغییرات پدید آمده در اثر جنگ جهانی دوم و رژیم‌های نازی و فاشیست اروپا به‌طور اساسی مباحث جمعیتی را تحت تأثیر قرار داد. جنبش بهبود نسل مقبولیت عمومی خود را از

1. Pronatalist Policy
3. Kertzer and Arel

2. Corrado Gini

دست داد و افزایش غیرمنتظرهٔ باروری^۱ پس از جنگ، به جنبش‌های حامی زاد و ولد که در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در حال قوت گرفتن بودند خاتمه داد. با پایان جنگ، معضل جمعیت جهان در کانون توجه فوری کشورها قرار گرفت و جمعیت‌شناسان برای حل این مسئله به یاری طلبیده شدند. لزوم توجه به این بحران جمعیتی، حتی در محتوای درحال ظهور جنگ سرد میان بلوک کمونیسم و آنچه که جهان آزاد خوانده می‌شد، اهمیت محوری یافت. تصور بر این بود که رشد جمعیت جهان، مستعمرات سابق را با کمبود شدید منابع، فاجعه اقتصادی و بی‌ثباتی سیاسی مواجه می‌کند و این وضعیت به رشد کمونیسم دامن می‌زند. علاوه بر این، حضور بخش عمده‌ای از جمعیت دنیا در مناطق کمتر توسعه یافته آسیا و آفریقا می‌توانست تهدید بالقوه‌ای برای امنیت کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا باشد.

در دورهٔ پس از جنگ، گرایش جمعیت‌شناسی به مشارکت در ایدهٔ ناسیونالیسم قرن نوزدهم و اعتقاد به مداخلهٔ دولت همچنان حفظ شد. از یک سو معادلهٔ دیرپای تلقی جمعیت‌های ملی به صورت همگون استمرار یافت، هرچند که مفروضات عقل‌گرایانه در مورد ماهیت فرهنگ مدرن، به همراه فردگرایی در حال گسترش آن جایگزین بحث کهنهٔ ریشه‌داری فرهنگ ملی شد. از سوی دیگر، تفکر اندازه‌گیری باروری و کنترل رشد جمعیت در فرآیند برنامه‌ریزی‌های اقتصادی-اجتماعی در راستای توسعهٔ ملی اهمیت اساسی یافت (ریگر ۱۹۹۷). احساس نیاز شدید برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران به پیش‌بینی‌های مختلف در رابطه با حرکات جمعیت، توجه جمعیت‌شناسان را به ابعاد تکنیکی‌تر مسائل درگیر در مشاهده، اندازه‌گیری، ارزیابی و اعتبار آمارها و داده‌ها معطوف کرد. هاگسون معتقد است که توجه به این ابعاد تکنیکی و ریاضی کمک مؤثری به رهایی نسبی جمعیت‌شناسی از دیدگاه‌های بیولوژیکی و بحث‌های نژادپرستانه و بهبود نسل دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ کرد (هاگسون ۱۹۹۱).

در سال‌های بلافاصله پس از جنگ، جمعیت‌شناسی بیش از هر زمان دیگر تحت تأثیر ملاحظات سیاسی قرار گرفت. در این زمان جمعیت‌شناسان در تلاش برای فراهم کردن چارچوبی برای تحلیل تحولات جمعیتی و در پاسخ مستقیم به تقاضای شدید برنامه‌ریزان اقتصادی و اجتماعی ملی و بین‌المللی سنتز تازه‌ای از تئوری انتقال جمعیت ارائه کردند. تئوری انتقال جمعیتی که برای اولین بار در سال ۱۹۲۹ توسط تامپسون^۲ مطرح شد، همهٔ کشورها را در یک طرح تکاملی قبل از انتقال (یا سنتی)، انتقالی و پس از انتقال (مدرن) قرار می‌داد. این تئوری با تعمیم تجربه تحولات جمعیتی کشورهای غرب به سایر جمعیت‌ها معتقد بود که جمعیت‌ها

1. Baby Boom

2. Warren S. Thompson

تحت تأثیر مدرنیزاسیون از مرحله‌ای که باروری و مرگ و میر آنها هر دو در سطوح بالایی قرار دارند (مرحله قبل از انتقال)، به وضعیتی منتقل می‌شوند که مرگ و میر و باروری هر دو در سطح پایینی قرار دارند (مرحله پس از انتقال). در این فرآیند، ابتدا مرگ و میر و با قدری تأخر زمانی، باروری به تدریج روبه کاهش می‌گذارد (این مرحله که اصطلاحاً مرحله انتقالی خوانده می‌شود با رشد سریع جمعیت همراه است). با این حال، آنچه را که تامپسون در آن زمان به عنوان تئوری انتقالی مطرح کرده بود، عملاً تولد این تئوری نبود، بلکه بیشتر شکل «زایشی بی‌روح»^۱ (سرتز ۱۹۹۳: ۶۶۱) داشت و این تئوری در آن هنگام نتوانست جایگاه معتبری در محافل علمی کسب کند. در دهه ۱۹۴۰، سنتز تازه‌ای از تئوری انتقال جمعیتی توسط فرانک نوتشتاین^۲ (۱۹۴۵) و کینگزلی دیویس^۳ (۱۹۴۵) مطرح شد که در واقع زایش دوباره آن تئوری بود.

زایش دوباره تئوری انتقال جمعیتی در پاسخ مستقیم به نیاز مبرم برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران برای برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی در سطوح ملی و بین‌المللی بود. سرتز در تبیین پارادوکس زایش دوباره تئوری انتقالی معتقد است که: ایده انتقال جمعیتی اساساً خود «محصول برداشت خاصی از دانش اجتماعی به مثابه راهنمایی برای سیاست‌گذاری بود. دانشی که با بهره‌گیری از یک روش پساتحقیقی^۴ در آن واحد هم مشاهده‌گر و هم پیش‌بینی‌کننده به‌شمار می‌آمد» (سرتز ۱۹۹۳: ۶۶۰). در خاتمه جنگ با بنیان‌گذاری نهادهای قدرتمند بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول، سازمان ملل و ارکان تخصصی آن مخصوصاً فائو، یونسکو، یونیسف و سازمان بهداشت جهانی، و حرکتی که به سمت استعمارزدایی، دموکراتیزه کردن، و توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهای جهان سوم پدید آمد، تئوری انتقال جمعیتی مدل تاریخی مناسبی را برای فرمول‌بندی و اجرای سیاست‌های منسجم در یک مقیاس بین‌المللی فراهم کرد. این تئوری در قالب یک چارچوب مفهومی ساده نشان می‌داد که همه جوامع مستعمره و غیراروپایی فعلی برحسب ویژگی‌های اقتصادی و جمعیتی خود می‌توانند بر روی یک پیوستار تکاملی واقع شوند و در مسیر توسعه اقتصادی و اجتماعی، وضعیت خود را بر روی این پیوستار بهبود بخشند. این طبقه‌بندی تکاملی، وضعیت فعلی هر یک از این کشورها را به وضعیت کشورهای صنعتی موفق مرتبط می‌کرد و مسیر توسعه آینده آنها را مشخص می‌کرد. به این ترتیب، تئوری انتقالی در انطباق با نیازهای برنامه‌ریزان توسعه، انتقال جمعیتی را به پروژه سیاسی غربی‌شدن فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جهان سوم پیوند می‌زد (سرتز ۱۹۹۳؛ گرینهال ۱۹۹۶).

1. Stillbirth

2. Frank W. Notestein

3. Kingsley Davis

4. Post Positivistic methodology

نظریه‌پردازان تئوری انتقالی در هنگام طرح این تئوری در اواسط دهه ۱۹۴۰ نشان داده بودند که کاهش باروری پیامد توسعه اقتصادی-اجتماعی و مدرنیزاسیون است. ولی در ابتدای دهه ۱۹۵۰ بدین باور رسیدند که باروری بالا خود مانع توسعه است. بنابراین با معکوس کردن موضع تئوریک خود، مداخله مستقیم حکومت برای کاهش باروری را تجویز کردند و با اتخاذ یک دیدگاه سیاست‌محور به حمایت گسترده از این نوع مداخله (در شکل اجرای برنامه‌های تنظیم خانواده) به عنوان تنها راه عملی برای کاهش میزان‌های مولید و کنترل رشد جمعیت پرداختند (هاگسون ۱۹۸۳ و ۱۹۸۸). آنچه موجب تغییر این برداشت و ذهنیت گردید، کمونیست شدن کشور بزرگ و پرجمعیت چین و نگرانی از گسترش کمونیسم بود. این نگرانی با انجام اولین سرشماری عمومی چین در اواسط دهه ۱۹۵۰ و پی بردن به حجم استثنایی جمعیت این کشور تشدید شد.

در اواخر دهه ۱۹۵۰ رشد شتابان جمعیت در کشورهای در حال توسعه به عنوان یک معضل جدی و به عنوان مانعی در مسیر برنامه‌های توسعه مطرح شد که خود می‌تواند زمینه‌ساز رکود یا سیر قهقرایی وضعیت اقتصادی شود و بستر لازم را برای گسترش کمونیسم مهیا نماید. متخصصان جمعیت در آمریکا موفق به جلب حمایت راکفلر (صنعتگر و تاجر معروف نفت) و هیئت‌مدیره بنیاد فورد شدند و چندین دهه تلاش برای ایجاد یک معرفت‌شناسی جمعی فراملیتی حول این اصول را شکل دادند که رشد جمعیت مانعی بر سر راه توسعه اقتصادی است و برنامه‌های تنظیم خانواده راه حل ممکن آن است. محققین جمعیتی مدل‌هایی را به منظور کمی کردن هزینه‌های اقتصادی تداوم باروری بالا توسعه دادند و آن را - حداقل در کوتاه مدت - قابل ملاحظه اعلام کردند. توسعه این مدل‌ها بر شکل‌گیری سیاست‌های بین‌المللی کنترل جمعیت تأثیری اساسی باقی گذاشت و توجیه مناسبی را برای برنامه‌های تنظیم خانواده فراهم آورد.^۱

رشد علاقه در به‌کارگیری دانش موجود جمعیت‌شناسی به عنوان ابزاری برای توجیه سیاست‌گذاری در جهت کاهش باروری، تأثیر مهمی بر تفکر جمعیت‌شناختی در مورد کاهش

۱. برجسته‌ترین تألیفی که در اواخر دهه ۱۹۵۰ آثار رشد جمعیت را بر سرعت رشد اقتصادی به صورت کمی و در چارچوب مدل‌های ریاضی مطرح کرد کتاب معروف کول و هوور (Coale & Hoover) (۱۹۸۵) تحت عنوان «رشد جمعیت و توسعه اقتصادی در کشورهای کم‌درآمد» است. این کتاب به صورت موردی دو کشور مکزیک و هند را مورد مطالعه قرار داد و بر شکل‌گیری سیاست‌های بین‌المللی کنترل جمعیت و نیز تفکر جمعیتی رایج تا اوایل دهه ۱۹۸۰، تأثیر قابل ملاحظه‌ای به‌جا گذاشت.

باروری نهاد. هاگسون چهار نوع از این تغییرات در تفکر جمعیت‌شناسی را که همزمان با اتخاذ یک دیدگاه سیاست‌محور صورت گرفت، بررسی می‌کند:

۱. دور شدن از تأکید بر سطح بالایی از انتزاع تئوریک و تعمیم‌پذیری و توجه به موارد عملی‌تری که برای مهندسی تغییر اجتماعی لازم است.

۲. تغییر نگرش جمعیت‌شناسان به جامعه از یک نظام منسجم و هماهنگ به مجموعه‌ای ذره‌نگر و فردگرایانه از افراد.^۱

۳. تغییر از سطح کلان به سطح خرد مطالعه که در آن توجه به ویژگی‌های ساختاری جامعه جای خود را به ملاحظات فایده‌گرایانه افراد^۲ به عنوان تعیین‌کننده‌های اصلی تغییر باروری می‌دهد.

۴. اتخاذ دیدگاه غیرتاریخی معطوف به آینده - و تحلیل تحولات حال و آینده جمعیت بدون توجه به نیروهای تاریخی و روندهای گذشته - بر پایه این پیش‌فرض که عوامل مؤثر بر روندهای جمعیتی حال و آینده را می‌توان معین و پیامدهای منفی آن را از طریق سیاست‌گذاری مدیریت کرد (هاگسون ۱۹۸۳).

بدین ترتیب، بنیان فکری استراتژی کاهش باروری از طریق برنامه‌های تنظیم خانواده در اوایل دهه ۱۹۶۰ به‌طور کامل تشریح شد و محققان جمعیتی علاقه‌مند به سیاست‌های جمعیتی، با اتکا به تئوری انتقال جمعیتی به عنوان ابزار مهم توجه برنامه‌های تنظیم خانواده، به بخشی از خطوط اصلی تفکر سیاست‌های توسعه پس از جنگ تبدیل شدند.

کنفرانس ۱۹۷۴ بخارست و قرائت بحران از مسئله جمعیت

در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بحث بر سر اثرات منفی رشد جمعیت بر سرعت توسعه اقتصادی به‌طور جدی دنبال می‌شد و جنبش نئومالتوسی که هدف کنترل رشد جمعیت در جهان را دنبال می‌کرد، بحث‌های فراوانی را برانگیخته بود. دیدگاه مسلط در این دوره که هاگسون تحت عنوان دیدگاه «ارتودکسی»^۳ در مورد جمعیت بدان اشاره می‌کند، دو فرض اصلی مبتنی بود که اولاً «رشد سریع جمعیت در جوامع غیرصنعتی یک معضل جدی است» و ثانیاً با فراهم کردن وسایل پیش‌گیری برای زوج‌ها در این‌گونه جوامع «می‌توان باروری [آنان] را قبل از مرحله صنعتی شدن کاهش داد» (هاگسون ۱۹۸۸: ۵۴۲). سلطه این دیدگاه بر محافل علمی جمعیتی و متقاعد شدن دولت‌مردان و سازمان‌های بین‌المللی نسبت به استدلال‌های موجود در پس این

1. Atomistic vision of Society

2. Utilitarian Considerations of Individuals

3. Orthodoxy

شیوه تفکر، سبب شد تا بودجه هنگفتی برای کنترل جمعیت در کشورهای جهان سوم تخصیص یابد. سوزان گرینهایل (۱۹۹۶) از این دو دهه به‌عنوان یک عصر طلایی برای رشته جمعیت‌شناسی یاد می‌کند که منجر به تقویت و توسعه سریع آن شد. با این حال به اعتقاد وی همین امر، به سه طریق تهدیداتی را متوجه سلامت فکری علم جمعیت کرد. اول با محدود کردن دامنه و قلمرو پژوهش به مباحث تنظیم خانواده و ارزیابی کارایی این برنامه‌ها، دوم با جایگزین کردن معیارهای ارزیابی فایده‌گرایانه به جای استانداردهای ارزیابی علمی، و سوم با مانع شدن از توسعه دیدگاه‌های انتقادی و نقد ساختار قدرت مسلطی که متقاضی یک علم کاربردی بود.

در اواسط دهه ۱۹۷۰، در جهان سوم سطح درآمد روبه افزایش گذاشت و میزان مولید رو به کاهش نهاد. در نتیجه هم‌نگرانی عمومی و هم‌نگرانی دولت‌ها از انفجار جمعیتی کم‌رنگ شد. در این بستر، حمایت مالی و کمک‌های فنی نهادها و مؤسسات جهان اول از کنترل باروری در جهان سوم به تدریج سؤالاتی را در مورد انگیزه‌های پشت سر این اقدام مطرح کرد. به طوری که بحث و منازعه در مورد این مسئله در کنفرانس جهانی جمعیت سال ۱۹۷۴ در بخارست - که اساساً با هدف شکل دادن به اجماعی پیرامون تلاش‌های جهانی تنظیم خانواده برگزار شده بود - به اوج خود رسید. کشورهای جهان اول معتقد بودند که علت و راه‌حل معضلات جمعیتی جهان سوم، نظیر کمبود غذا، توسعه نیافتگی و بیکاری را باید در خود جهان سوم یافت. رشد سریع جمعیت علت این معضلات و کنترل رشد جمعیت راه‌حل آن است. در مقابل کشورهای جهان سوم همه این معضلات را ناشی از حلقه‌های وابستگی جهان سوم به کشورهای توسعه یافته می‌دانستند و با حمایت از یک موضع توسعه‌گرا ادعا می‌کردند که توسعه بهترین روش پیشگیری از باروری است و اگر جهان اول به جای اجرای برنامه‌های تنظیم خانواده کمک‌های توسعه اقتصادی خود را افزایش دهد، کمک کارآمدتری به کنترل جمعیت خواهد کرد (هاگسون ۱۹۸۸). تحت تأثیر ایدئولوژی مارکسیستی، بحث کنترل جمعیت در این کنفرانس به محل مناقشه برخی از گروه‌های رادیکال فمینیستی و نیز برخی از رهبران جهان سوم تبدیل شد. بسیاری از فمینیست‌های رادیکال و برخی از سازمان‌های سیاه‌پوستان، علاقه کشورهای غربی به کنترل باروری زنان رنگین‌پوست جهان را سؤال‌برانگیز و کل این پروژه را استراتژی امپریالیسم برای ساکت کردن جهان سوم و تداوم تفوق غرب دانستند (فینکل و مکینتاش^۱ ۱۹۹۴).

پذیرش موضع توسعه‌گرا و دعوت همزمان به پیشبرد برنامه‌های کنترل باروری و برنامه‌های توسعه بدین معنی بود که سیاست‌گذاران بین‌المللی، معضل جمعیت را کمتر از آن حد جدی

تلقی کرده‌اند که دیدگاه ارتدوکسی تا آن زمان بر آن تأکید داشت. در این رویکرد جدید توسعه‌گرا، کنترل باروری پیش شرط توسعه به‌شمار نمی‌آید، بلکه صرفاً یک مداخلهٔ سیاسی ملازم با آن به‌شمار می‌رفت که می‌توانست فرآیند توسعه را تسریع کند. کاهش باروری نیز پیامد فرآیند توسعه تلقی می‌شد و نه محرک^۱ آن. زمینهٔ لازم برای کاهش آن نیز تنها از طریق مسیر توسعه هموار می‌شد. پذیرش این موضع توسعه‌گرا موجب فروکش کردن بحث‌های بین‌المللی مدافع نیاز به مداخلهٔ سیاسی به‌منظور کاهش باروری شد (هاگسون و واتکینز ۱۹۹۷). رشد این خوش‌بینی آینده‌دشواری را فراروی دیدگاه ارتدوکسی نهاد.

کنفرانس جهانی بخارست در سال ۱۹۷۴ اطمینان نسبت به رویکردهای مبتنی بر کمک‌های فنی و تکنیکی در برنامه‌های تنظیم خانواده را از بین برد. یک نتیجهٔ این امر کاهش سریع حمایت‌های مالی از پژوهش‌های جمعیت‌شناسی بود. تهدید دیگر از جانب دیدگاه سیاسی محافظه‌کارانه رئیس جمهوری آمریکا، رونالد ریگان، تحت تأثیر نظریات اقتصاددان محافظه‌کار ژولیان سیمون مطرح شد. این دیدگاه یکی از اصلی‌ترین پیش‌فرض‌های این رشته را زیر سؤال برد که: «رشد جمعیت مانع توسعه اقتصادی است و از این‌رو، یک مسئلهٔ جدی و نیازمند توجه سیاسی است». این خط‌مشی که به‌طور رسمی در کنفرانس جهانی سال ۱۹۸۴ در مکزیکوسیتی انعکاس یافت، بر این باور بود که «ارتباط میان رشد جمعیت و توسعه ضرورتاً رابطه‌ای منفی نیست». تحت تأثیر این تغییر دیدگاه، از یک‌سو منابع مالی سابق برای تقویت جمعیت‌شناسی از دست رفت و از سوی دیگر مبانی فکری کنترل جمعیت مورد تردید قرار گرفت و روند فعالیت‌های علمی و پژوهشی را با بحران مواجه ساخت (گرینهال ۱۹۹۶؛ کلی^۲ ۲۰۰۱).

سوزان گرینهال (۱۹۹۶) معتقد است که در طول دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تئوری انتقال جمعیتی به‌عنوان ابزار مهمی به‌کار گرفته شده بود که تلاش رهبران آمریکا برای کاهش باروری از طریق تشویق برنامه‌های تنظیم خانواده را توجیه می‌کرد. در این سال‌ها، فشارهای سیاسی، مخصوصاً ضرورت پیروزی در جنگ سرد انتقاد مکرر از این تئوری را منع می‌کرد. اما کاهش باروری در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ همراه با فروکش کردن نسبی آتش جنگ سرد، فشارهای سیاسی را کاست و برای جمعیت‌شناسان فضای سیاسی بازتری برای رویکردهای تئوریک بهتر و نسبتاً آزاد از تقاضاها و قید و بندهای دارای موضع‌گیری سیاسی فراهم کرد.

در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۸۵ تا ۱۹۹۵، افزایش دامنه و سرعت کاهش باروری، از اهمیت کنترل جمعیتی در مباحث بین‌المللی کاست. تبیین‌های جمعیت‌شناختی در ارتباط با تأثیر ساخت

1. Catalyzer

2. Kelly

سنی و گشتاور جمعیتی بر رشد آینده جمعیت نیز در مقایسه با پیش‌بینی‌های قبلی رشد سریع جمعیت توانایی کمتری در تحت‌تأثیر قرار دادن افکار عمومی داشتند. در واقع طی این دوره اهمیت مسئله کنترل جمعیت در محاق افتاد و حال آنکه مسائل زیست‌محیطی جهان اهمیت یافتند. با توجه به این‌که رشد جمعیت یکی از عواملی بود که در تبیین مسایل زیست‌محیطی بر آن تأکید می‌شد، سازمان‌های علمی پرآوازه و بانفوذی چون فرهنگستان سلطنتی بریتانیا و آکادمی ملی علوم آمریکا گزارش‌هایی منتشر می‌کردند که در آن نرخ‌های جاری رشد جمعیت با تخریب برگشت‌ناپذیر محیط‌زیست مرتبط می‌شد (هاگسون و واتکینز ۱۹۹۷). بدین ترتیب موضوع جمعیت در دو دهه اخیر، از زوایای جدید و به‌عنوان مانعی بر سر راه توسعه پایدار مورد توجه واقع شد.

فروپاشی شوروی و فرمول‌بندی سیاست جمعیتی فمینیستی در دهه ۱۹۹۰

با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ و پایان واهمه جنگ سرد، حمایت‌های سیاسی گسترده‌ای که در طول ۴۰ سال از کنترل رشد جمعیت به عمل آمده بود، از دست رفت. علاوه بر این، در فضای پس از جنگ سرد، بحث توسعه در ارتباط با کنترل جمعیت، حداقل برای سیاست‌مداران شمال، جای خود را به این بحث بشردوستانه از کنترل جمعیت داد که کنترل جمعیت رفاه مردم جنوب را افزایش خواهد داد. مزایایی که از کاهش نرخ رشد جمعیتی کشورهای جنوب ممکن بود عاید کشورهای شمال شود این بود که شاید با افزایش نرخ رشد اقتصادی کشورهای جنوب، مهاجرت از جنوب به شمال کمتر شود یا اینکه تجارت شمال-جنوب تقویت گردد.

دهه ۱۹۹۰ در شرایطی آغاز شد که کارآمدی قرائت بحران از مسئله جمعیت کاملاً رنگ باخته بود. در کنفرانس جهانی جمعیت در سال ۱۹۹۴ در قاهره، جنبش فمینیستی نقش روزافزون و تأثیرگذاری را هم در شکل‌دهی به سیاست‌گذاری‌ها و هم در جهت دادن به بحث‌های جمعیتی نهادهای عمده بین‌المللی ایفا کرد. هاگسون و واتکینز نقش جنبش فمینیستی را در فرمول‌بندی یک «سیاست جمعیتی فمینیستی» در کنفرانس قاهره مورد بررسی قرار می‌دادند. در این فرمول‌بندی سه جنبه اساسی وجود داشت: اول این‌که «ثبات جمعیتی» به‌عنوان یک هدف غایی مطلوب در نظر گرفته شد. دوم این‌که برنامه‌های ملی که در صدد ارتقاء دستیابی به روش‌های پیش‌گیری بودند در ارتباط با حقوق باروری به‌عنوان یکی از حقوق بشر توجیه شدند و نه در ارتباط با منافع توسعه که عاید کل جمعیت می‌شود. این تغییر جهت‌گیری که علائم اولیه آن در کنفرانس بخارست ظاهر شد، به فمینیست‌ها امکان داد تا با استفاده از زبان نمادین قدرتمند

حقوق بشر بر درک حقوق باروری اصرار ورزند. سوم این‌که توانمندسازی زنان پیش‌شرط تداوم باروری پایین و نتیجتاً ثبات جمعیتی در نظر گرفته شد. در این چارچوب ایدئولوژیکی، فمینیست‌ها هم مشروعیت و هم کارآمدی تلاش‌های کنونی را برای وادار ساختن زنان به داشتن فرزندان کمتر رد کردند و تصریح کردند که تنها با محور نابرابری جنسیتی و رعایت تمام و کمال حقوق تجدید نسل هر زن است که باروری پایین می‌تواند تداوم یابد. از نظر سیاست‌گذاری، این بدان معنا بود که خدمات تنظیم‌خانواده بایستی در متن برنامه‌های جامع بهداشت باروری که هدف اصلی آن ارتقاء سلامت است و نه کاهش باروری ارائه شود. به این ترتیب، در برنامه عمل کنفرانس قاهره، هر گونه دلواپسی جمعیتی از سند نهایی کنفرانس حذف شد و «کنفرانس قاهره بیشتر به یک کنفرانس فمینیستی شبیه شد تا کنفرانس ثبات جمعیتی.» (هاگسون و واتکینز ۱۹۹۷).

در واقع یکی از اهداف برگزاری کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه در قاهره پیشنهاد یک برنامه عمل بلندمدت برای بیست سال آینده بود. پس از کنفرانس قاهره دو کنفرانس مهم جهانی در راستای اهداف کنفرانس قاهره برگزار شد. پنج سال پس از برگزاری کنفرانس بین‌المللی جمعیت و توسعه در قاهره، مجمع عمومی سازمان ملل به منظور بازنگری پیشرفت‌های صورت گرفته در برنامه عمل کنفرانس قاهره و اتخاذ راهبردهای مناسب آینده کنفرانس قاهره به اضافه پنج را در سال ۱۹۹۹ برگزار کرد. در این کنفرانس، فوریت دستیابی به اهداف کنفرانس قاهره مخصوصاً در حوزه‌های آموزش، بهداشت باروری و مرگ و میر مادران مورد تأکید مجدد قرار گرفت. در سال ۲۰۰۰، اهداف توسعه هزاره^۱ که برآیند حدود یک دهه تجربه و بحث در حوزه‌های اصلی توسعه، از جمله کودکان، جمعیت و توسعه، حقوق بشر، زنان، بهداشت باروری و ایدز بود، به‌عنوان چارچوب مورد توافق پذیرفته شد.

بحث و نتیجه‌گیری

مطالعات جمعیتی که در نیمه دوم قرن هفدهم با بررسی‌های گرانت و همکارانش در مورد مرگ و میر در شهر لندن شروع شده بود، در قرون بعد ابعاد متنوع‌تر و پیچیده‌تری به خود گرفت. نخستین کسی که رشد فزاینده جمعیت را به‌عنوان مشکل اساسی مطرح کرد و تحت تأثیر زمان و مکان خود در سال‌های آخر قرن هجدهم به اظهارنظر در این مورد پرداخت، مالتوس بود. ارائه راهکار و راه‌حل برای مقابله با رشد فزاینده جمعیت توسط مالتوس می‌تواند نمادی از این

1. Millennium Development Goals (MDGs)

واقعیت باشد که از آغاز توسعه جمعیت‌شناسی به معنای جدید، این دانش با سیاست‌های عمومی و رفاهی و مباحث توسعه اقتصادی و اجتماعی عجین بوده است. به‌طور کلی، رشد شتابان جمعیت در مرحله بعد از انقلاب صنعتی حال و هوای جدیدی به مباحث جمعیتی داد. علاوه بر رشد شتابان جمعیت، تحولات سیاسی از جمله توسعه دولت مدرن، ظهور ناسیونالیسم و گسترش پارلمان‌تاریزم نیز به کنجکاوای در مورد وقوف به تغییر و تحولات جمعیتی و ساختار آن دامن زد. انجام سرشماری‌ها با فواصل منظم و ایجاد دفاتر رسمی ثبت احوال و گسترش آن در همه کشورهای را می‌بایست از پیامدهای این تحولات دانست. توجه روزافزون به برنامه‌ریزی‌های توسعه اجتماعی و اقتصادی در قرن بیستم، ابعاد جدیدی از توجه و کنجکاوای در مورد ویژگی‌های جمعیتی را سبب شد. در نیمه دوم قرن بیستم، ذهن صاحب‌نظران در سطوح ملی و بین‌المللی معطوف به رشد انفجاری جمعیت در کشورهای در حال توسعه شد. به‌طوری که بروز نگرانی و قرائت بحران از پیامدهای رشد جمعیت این کشورها، منجر به اتخاذ سیاست‌هایی به منظور تعدیل رشد جمعیت در برنامه‌های توسعه شد. جمعیت که در چند دهه اول شروع برنامه‌ریزی‌های توسعه، به‌عنوان عامل زمینه‌ای و بیرونی^۱ مورد توجه قرار می‌گرفت، در نیمه دوم قرن بیستم به بطن برنامه‌های توسعه راه یافت و به عامل درونی^۲ تبدیل شد.

ورود تکنولوژی بهداشت و درمان منجر به کاهش سریع مرگ و میر کشورهای در حال توسعه در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، به‌ویژه در دهه ۱۹۵۰، شد. پیدایش ابزارهای نوین پیش‌گیری از حاملگی، مانند قرص و آی‌یودی، در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ این توهم را در ذهن سیاست‌گذاران بین‌المللی جمعیت و حتی پاره‌ای از جمعیت‌شناسان تقویت کرد که با ورود این ابزارهای نوین به کشورهای در حال توسعه، باروری نیز همانند مرگ و میر به‌سرعت کاهش پیدا خواهد کرد. چنین طرز فکری به برنامه‌های وارداتی تنظیم خانواده به کشورهای در حال توسعه دامن زد. نتیجه‌بخش نبودن این‌گونه برنامه‌های وارداتی تحدید موالید در بسیاری از کشورها، به‌خصوص کشور پرجمعیت هند، و اوج‌گیری شتاب رشد جمعیت در دهه ۱۹۷۰ همگان را متقاعد کرد که پایین آوردن سطح زاد و ولد و باروری پیچیده‌تر از آن است که تصور می‌شد و تنها با ورود تکنولوژی و ابزار تحقق نمی‌یابد. در نتیجه مقارن با کنفرانس بخارست این باور تقویت شد که برنامه‌های تحدید موالید و تنظیم خانواده می‌بایست از درون جوامع و با زمینه‌سازی‌های فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی شکل گیرد. چنین تحولاتی سبب شد

1. Exogenous

2. Indigenous

ایده وابسته بودن کاهش باروری به توسعه به‌طور فزاینده‌ای مقبولیت یافته و مورد تأکید قرار گیرد. علی‌رغم تفاوت‌های اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی بین کشورها و مناطق مختلف، تأثیر عواملی چون کاهش مرگ و میر نوزادان و اطفال، افزایش سطح سواد و تحصیلات به‌ویژه در مورد زنان، اشتغال زنان در فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی خارج از منزل، منع کار اطفال و تأمین اجتماعی سالمندان و بالأخره، فقرزدایی بر کاهش باروری و تعدیل رشد جمعیت مورد تأکید قرار گرفت. این تحولات روح تازه‌ای به مباحث جمعیتی دمید و بررسی تأثیرات متقابل توسعه و شاخص‌های آن و متغیرها و شاخص‌های جمعیتی به‌طور فزاینده در دستور کار مطالعات جمعیت‌شناسی قرار گرفت.

این مقاله با اشاره به ریشه‌های شکل‌گیری دانش جمعیت‌شناسی و تحولات آن در مرحله بعد از انقلاب صنعتی، به بررسی تأثیر تحولات سیاسی قرن بیستم بر جهت‌گیری مباحث جمعیتی پرداخت. مقاله حاضر ضمن توجه به ارتباط تنگاتنگ تغییر و تحولات جمعیتی در طول دو قرن گذشته با برنامه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی، عمدتاً بر تحولات سیاسی دارای گستره بین‌المللی تمرکز دارد. مباحث مطرح شده در این مقاله نشان داد که چگونه برخی از رویدادهای سیاسی بر مباحث، تفکر و مطالعات جمعیتی تأثیری پایدار و مستمر به‌جا نهاده است.

به‌طور مشخص، جمعیت‌شناسی رشته‌ای است که از بدو ظهور خود به‌عنوان یک علم، (و به‌ویژه در نیمه دوم قرن بیستم)، نقش تأثیرگذاری را در هدایت سیاست‌های توسعه و برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی ایفا کرده است. جهت‌گیری مطالعات جمعیت‌شناختی خود به‌طور مداوم تحت تأثیر تعیین اولویت‌های پژوهشی به‌منظور طراحی سیاست‌های مناسب و نیازهای فوری برنامه‌ریزی قرار داشته است. این اولویت‌گذاری‌ها در هدایت و جهت‌دهی به تحقیقات جمعیتی، با خود تأثیری عمدتاً مستقیم، محرز و مستمر را به همراه داشته است. بُعد دیگری از این رابطه، تأثیر محیط سیاسی و تحولات آن بر تفکر، تفسیر و استفاده از نتایج تحقیقات جمعیتی است. دخالت ملاحظات سیاسی یا انگیزه‌های سازمانی در جهت دادن به مباحث جمعیتی اجتناب‌ناپذیر ولی در عین حال، یکی از تهدیدهای بالقوه فراروی مطالعات جمعیتی است. از این‌رو ضرورت دارد تا جمعیت‌شناسان و محافل دانشگاهی دست‌اندر کار جمعیت‌شناسی به‌طور جدی‌تر به تأثیر محیط و رویدادهای سیاسی بر جهت‌گیری، تفسیر و استفاده از نتایج تحقیقاتشان توجه کنند و در هر حال روح علمی و حفظ بنیان‌های دانش جمعیت‌شناسی را مدنظر داشته باشند.

ارتباط جمعیت‌شناسی و جمعیت‌شناس با زمینه‌های کاربردی و مسائل روز جمعیتی و

سیاست‌گذاری‌ها، به‌ویژه با توجه به گسترش سریع قلمرو رشته و افزایش تنوع در مسایل و موضوعات جمعیتی در سالیان اخیر، بدون تردید اجتناب‌ناپذیر است. هم‌اکنون دانش روز جمعیت‌شناسی در مقایسه با چند دهه قبل پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای را تجربه کرده است. در عین حال که وسعت و عمق مطالعات مربوط به روند تحولات و عوامل تعیین‌کننده فرآیندهای اصلی جمعیتی مانند باروری، مرگ و میر و مهاجرت افزایش یافته است، قلمرو مطالعات جمعیتی نیز تدریجاً به حوزه وسیعی از مسائل و موضوعات که بُعد جمعیتی دارند، نظیر ایدز، بهداشت باروری، سلامتی، نوجوانان، سالخوردگی، تأمین اجتماعی، فقر و تغذیه، جنسیت، محیط‌زیست، آموزش و... کشیده شده است. گسترش ابعاد و شعب جمعیت‌شناسی، بر اهمیت و نیز تقاضا برای بهره‌برداری کاربردی از دانش و مطالعات جمعیتی به‌منظور طراحی سیاست‌ها و برنامه‌ها و یافتن راه‌حل‌های مناسب برای چالش‌های مرتبط دامن زده است. توسعه زمینه‌های کاربردی دانش جمعیت‌شناسی و جاذبه‌های مادی آن در عین حال که فرصت مناسبی برای رشته و جمعیت‌شناسان محسوب می‌شود نباید زمینه‌های بنیادی و تلاش در زمینه ارائه چارچوب‌های نظری و تئوریک برای مباحث جمعیت‌شناسی را، به‌ویژه در نهادها و مراکز علمی و دانشگاهی، تحت الشعاع قرار دهد. الگوها و چارچوب‌های نظری و مفهومی منسجم براساس مطالعات و پژوهش‌های بنیادی به‌دست می‌آید و به‌نوبه خود می‌تواند تسهیل‌کننده و راهگشای مطالعات و پژوهش‌های کاربردی باشد.

منابع

سرای، حسن (۱۳۶۹) «سیر تکوینی جمعیت‌شناسی»، نامه علوم اجتماعی، جلد دوم، شماره یک، صص ۹۱-۱۰۹.

کوهن، تامس س. (۱۳۶۹) ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه احمد آرام، تهران: انتشارات سروش.
میرزایی، محمد (۱۳۸۱) گفتاری در باب جمعیت‌شناسی کاربردی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
میرزایی، محمد (۱۳۸۴) جمعیت و توسعه با تأکید بر ایران (ده مقاله)، تهران: مرکز مطالعات جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.

Camiscioli, E. (2001) "Producing Citizens, Reproducing the 'French Race': Immigration, Demography and Pronatalism in Early Twentieth-Century France", *Gender and History* 13 (3): 593-621.

Coale, A. J. and E. M. Hoover (1958) *Population Growth and Economic Development in Low-Income Countries*, Princeton University Press.

Davis, K. (1945) "The World Demographic Transition" *The Annals of American Academy of Political and Social Sciences* 237: 1-11.

- Demeny, P. (1988) "Social Science and Population Policy", *Population and Development Review* 14 (3): 451-479.
- Finkle, J. L. and C. A. McIntosh (1994) "The New Politics of Population", In: *The New Politics of Population: Conflicts and Consensus in Family Planning*, ed. Jason L. Finkle and C. Alison McIntosh, *Population and Development Review* 20 (Supp.): 3-34.
- Hauser P. and O. D. Duncan (1959), "Conclusion and Overview" In: *Study of Population: An Inventory and Appraisal*, ed. Philip Hauser and Otis Dudley Duncan, pp. 1-26, Chicago: University of Chicago Press.
- Hodgson, D. (1988) Orthodoxy and Revisionism in American Demography", *Population and Development Review* 14 (4): 541-569.
- Hodgson, D. (1983) "Demography as Social Science and Policy Science", *Population and Development Review* 9(1): 1-34.
- Hodgson, D. and S. Watkins (1997) "Feminists and Neo-Malthusians: Past and Present Alliance", *Population and Development Review* 23(3): 469-523.
- Hutchinson, E. P. (1967) *The Population Debate: Development of Conflicting Theories up to 1900*. Boston: Houghton Mifflin Company.
- Galton, F. (1873) "The Relative Supplies from Town and Country Families to Population of Future Generations", *Journal of Statistical Society*, 36: 19-26.
- Grebenik, E. (1989) "Demography, Democracy, and Demonology", *Population and Development Review* 15 (1): 1-22.
- Greenhalgh, S. (1996) "The Social Construction of Population Science: An Intellectual, Institutional and Political History of Twentieth-Century Demography", *Comparative Studies in Society and History* 38(1): 26-66.
- Greenhalgh, S. (1997) "Methods and Meanings: Reflection on Disciplinary Difference", *Population and Development Review* (23(4): 819-824.
- Kelly, A. C. (2001) The Population Debate in Historical Perspective: Revisionism Revisited" In: Nancy Birdsall, Allen C. Kelley and Steven Sinding, (ed.s), *Population Does Matter: Demography, Growth and Poverty in the Developing World*, Oxford: Oxford University Press.
- Kertzer, D. I. and D. Arel (2002) "Census, Identity Formation, and the Struggle for Political Power", In: *Census and Identity: The Politics of Race, Ethnicity and Language in National Censuses*, ed. David I. Kertzer and Dominique Arel, pp. 1-42. Cambridge: Cambridge University, Press.
- Kreager, P. (1997) "Population and Identity" In *Anthropological Demography: Toward a*

- New Synthesis*, ed. David Kertzer and Tom Fricke, 139-173. Chicago: University of Chicago Press.
- Kreager, P. (1991) "Early Modern Population Theory: A Reassessment", *Population and Development Review* 17(2): 207-227.
- Kreager, P. (1988) "New Light on Graunt", *Population Studies* 42(1): 129-140.
- Malthus, T. R. (1890) *An Essay on the Principle of Population*. London: Ward Lock.
- Morgan, S. P. & S. M. Lynch (2001) "Success and Future of Demography: The Role of Data and Methods", *Annals of the New York Academy of Sciences* 954-35-31.
- McNicoll, G. (1999) "Population Weights in International Order", *Population and Development Review* 25(3): 411-442.
- Notestein, F. W. (1945) "Population-the Long View", In: *Food for the World*, ed. Theodore Schultz, pp. 36-57. Chicago: University of Chicago Press.
- Pearson, K. (1909) *The Groundwork of Eugenics*. London: Dulau and Co.
- Szreter, S. (1993) "The Idea of Demographic Transition and the Study of Fertility Change: A Critical Intellectual History", *Population and Development Review* 19(4): 659-701.
- Szreter, S., H. Sholkamy, and A. Dharmalingam (2004) "Contextualizing Categories: Towards a Critical Reflexive Demography", In: Simon Szreter H. Sholkamy, and A. Dharmalingam (ed.), *Categories and Contexts: Anthropological and Historical Studies in Critical Demography*, pp. 3-32, Oxford University Press.

ژوئیه‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی